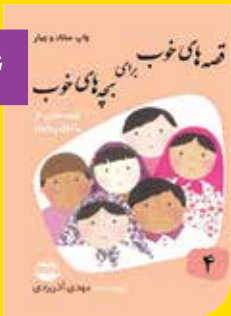


قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب

۴

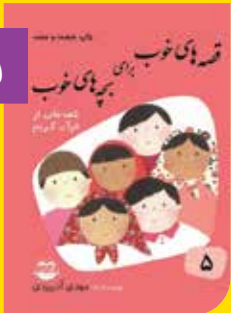


- (جلد چهارم)
- تاریخ نشر: ۱۳۹۹-
- چاپ هشتاد و دوم
- ناشر: امیرکبیر
- تعداد صفحات: ۱۵۲

در این جلد مخاطبان «قصه‌های مثنوی» را می‌خوانند و مروری دارند بر ۲۴ داستان کامل و مجزا، برگرفته از حکایت‌های شیرین و آموزنده «مثنوی مولوی». داستان‌ها چنان ساده و شیرین نوشته شده‌اند، که هر چند بار هم که آن‌ها را خوانده و شنیده باشیم، باز هم از خواندن آن‌ها بسیار لذت می‌بریم و می‌آموزیم.

قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب

۵

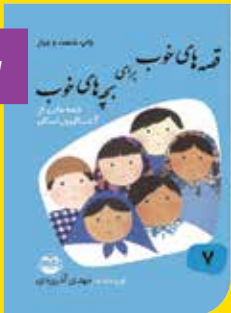


- (جلد پنجم و ششم)
- تاریخ نشر: ۱۳۹۹-
- چاپ هشتاد و دوم
- ناشر: امیرکبیر
- تعداد صفحات: ۲۳۲
- و ۱۷۳

«قصه‌های قرآن» جلد پنجم مجموعه است و ۱۸ قصه قرآنی در آن به نثر روان نوشته شده که بیشتر هم در آن‌ها به زندگی پیامبران پرداخته شده است. جلد ششم هم دربردارنده «قصه‌های شیخ عطار» است و در آن ۲۱ داستان برگزیده از آثار عطار به بیان ساده و قابل فهم برای کودکان نوشته شده است.

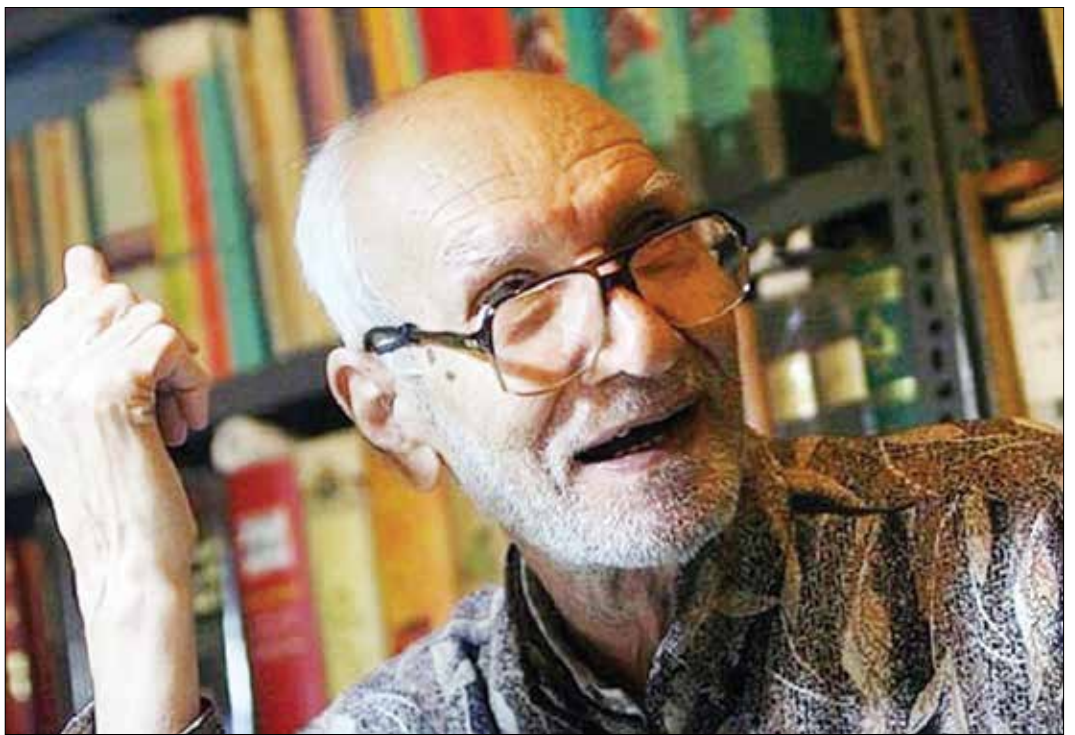
قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب

۶



- (جلد هفتم و هشتم)
- تاریخ نشر: ۱۳۹۹-
- چاپ هشتاد و دوم
- ناشر: امیرکبیر
- تعداد صفحه: ۱۹۴
- و ۱۹۰

«قصه‌های گلستان و ملسستان» دارای داستان‌هایی از گلستان سعدی و مجموعه‌هایی است که بعد از گلستان نوشته شده و بسیار شبیه گلستان سعدی هستند. جلد پایانی هم «قصه‌های چهارده معصوم» است که نویسنده آن‌ها را از کتاب‌های مختلف انتخاب کرده و برای بچه‌های خوب و حتی بچه‌های شر و شیطان در این مجموعه نوشته است.



درس را در شیراز دید، گریه‌اش گرفت.

۱۹ ساله بود که کار را با کارگری ساختمان شروع کرد. مدتی در یک جوراب‌فای مشغول بود. وقتی صاحب کارگاه، مغازه کتاب‌فروشی راه انداخت، مهدی را که از همه شاگردهایش باهوش‌تر بود به آن مغازه برد. از آنجا بود که ماجرای کتاب‌خوانی شدید او شروع شد. دکتر اسلامی ندوشن که آن روزها مشتری مغازه آذر یزدی جوان بوده، نوشته هیچ کس را ندیده که به اندازه مهدی کتاب خوانده باشد. ۲۲ ساله بود که به تهران آمد. دیگر در یزد کتابی نبود که نخوانده باشد.

بیشتر عمرش را در کتاب‌فروشی‌ها و انتشاراتی‌ها کار کرد. مدتی هم کارش نمونه‌خوانی کتاب‌ها بعد از حروف‌چینی بود. ایده نوشتن از همین جا سراغش آمد. یک‌بار که «انوار سهریلی» را داشت توی چاپ‌خانه نمونه‌خوانی می‌کرد، به نظرش رسید کاش یکی پیدا می‌شد که قصه‌های این کتاب را به زبان ساده امروزی بازنویسی کند. سال ۱۳۳۵ بود. پنج سال طول کشید تا خودش این کار را بکند. سال ۱۳۴۰ نسخه‌هایی را با خودش برد دفتر انتشارات. آن موقع در انتشارات امیرکبیر نمونه‌خوان بود. مدیر انتشارات، عبدالرحیم جعفری شب‌دفتر چه دست‌نویس آذر یزدی را خواند و فردا قرارداد ۱۰ جلد سری «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» را با او بست.

آذر یزدی فقط هشت جلد از این مجموعه را نوشت. به‌رغم شهرت و فروش و تیراژی که این کتاب‌ها برایش آورد، تمام عمر را با ناداری و دست‌تنگی گذراند و هر چند هیچ‌وقت لب به شکایت باز نکرد و آبروی فقر و قناعت را نبرد اما تا آخر عمر حتی نتوانست زن و زندگی تشکیل دهد. همواره مستاجر بود و بارها و بارها ناگزیر شد کتاب‌های عزیزتر از جانش را بفروشد و سهل است، در یک نامه به دوستی نوشته یک بار در زمستان سخت کویر، چنان دستش تنگ بوده که نمی‌توانسته نفت برای بخاری بخرد و ناگزیر شده دست‌نوشته‌هایش را بسوزاند. مهدی آذر یزدی، این عاشق کتاب، مردی پرکار بود. در کارنامه‌اش از تصحیح «مثنوی معنوی» مولانا تا آموزش شطرنج و عکاسی و تذکره‌نویسی و «دستور طبخ‌چی و تدبیر منزل» (البته به اسم «انجمن خانه و خانه‌داری») هست. تا پایان عمرش در ۱۸ تیر ۱۳۸۸ علاوه بر نوشتن، به غلط‌گیری و ویراستاری ادامه داد.

شیرین گفتار» و نیز قصه‌سازان قدیم و جدید بلاد دیگر در شرق و غرب و در نثر و نظم کرده بودند. اما در این کتاب نهایت دقت را در نقل داستان‌ها و امانت‌داری نسبت به اصل قرآن و تفسیرش انجام داده است.

منابع آذر یزدی برای نگارش ۱۸ داستان کتابش، «قصص قرآن با فرهنگ قصص» تألیف سیدصدرالدین بلاغی، «اعلام قرآن» تألیف دکتر محمد خزائلی، «حیات‌القلوب» علامه مجلسی، «قصص شگفت‌انگیز قرآن» تألیف قاضی زاهدی گلپایگانی، «تاریخ انبیا» تألیف حسین عمادزاده اصفهانی و کتاب کهن «قصص الانبیا» ابواسحاق ابراهیم بن خلف نیشابوری است که حبیب یغمایی آن را تصحیح کرده است. این دامنه تحقیق گسترده در کنار اصرار آذر یزدی بر درست‌نویسی و ساده‌نویسی، اثر او را به کاری خواندنی تبدیل کرده است. این مطلب را با خاطره‌ای از این کتاب شروع کردیم و با یک خاطره دیگر به پایان می‌بریم. در سال ۱۳۴۷ جلد‌های چهارم و پنجم «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» برنده جایزه سلطنتی کتاب سال شد اما آذر یزدی برای گرفتن این جایزه نرفت. عبدالرحیم جعفری، رئیس امیرکبیر در کتاب خاطراتش با نام «در جست‌وجوی صبح» (جلد دوم، صفحه ۷۶۰) ماجرا را این‌طوری تعریف کرده است: «آقای آذر یزدی باید لباس فراک می‌پوشید و به دربار می‌رفت تا از شاه جایزه بگیرد ولی جداً از این کار خودداری کرد، می‌گفت نمی‌توانم لباس فراک بپوشم، بچه‌های محله‌ام مسخره‌ام می‌کنند، نه لباس فراک می‌پوشم، نه به دربار می‌آیم و نه جایزه می‌خواهم. بالاخره هم به دربار نرفت و جایزه را که ۲۰۰۰ تومان بود، بعداً برایش فرستادند.»

عاشق کتاب و داستان

مهدی آذر یزدی، برای نسل‌های مختلفی از کودکان این سرزمین قصه گفت اما او خودش از هیچ بزرگ‌تری قصه نشنید. او هیچ‌وقت بازی نکرد. هیچ‌وقت اوقات فراغت نداشت. هیچ‌وقت کت و شلوار نپوشید. هیچ‌وقت مدرسه نرفت. پدر سختگیرش به او اجازه این کارها را نمی‌داد. او را به مدرسه نمی‌فرستاد. اجازه کتاب خواندن هم به او نمی‌داد. اینها را خودش در مصاحبه‌هایش تعریف کرده و گفته که وقتی در ۵۴ سالگی یک کلاس

اولین نویسنده‌ای است که در ایران به فکر نوشتن داستان برای کودکان و نوجوانان افتاد. او هیچ‌گاه ازدواج نکرد و هیچ‌وقت در ادارات دولتی مشغول به کار نشد و تمام سال‌های عمر خود را صرف نویسندگی کودک و نوجوان کرد؛ به همین دلیل است که عنوان «پدر ادبیات کودک و نوجوان ایران» را به او داده‌اند